



عکس: سناژ صفایی شهرآرا

یک روز با نسیبه ایمانی
که از وسایل ارزان قیمت برای تعداد زیادی از بانوان اشتغال ایجاد کرده است

کارآفرینی با دورریختی‌ها

شهر بانو
۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شماره ۳۶۶۰ روزه شهرآرا
۱۴۰۰ ۱۱ ۲۵ شنبه

شهر را برای
مادران
آماده‌تر
کنیم

زندگی پیچیده،
سوغات جهان
مدرن

چگونه مشکلات را از سر باز کنیم و زندگی
بهتری داشته باشیم



آدم‌ها را به روش خودشان دوست داشته باشیم نه به روش خودمان!

تعریف یکسانی از محبت ندارند. باید شناخت صحیحی از یکدیگر داشته باشیم و بدانیم تعریف طرف مقابل از محبت چیست. گاهی از دید یک خانم، گل خریدن برای معنی محبت کردن می‌دهد و خوشحال می‌شود اما دلیلی ندارد که دیگری هم از گل خوشش بیاید! گاهی یک دوست انتظار دارد بدون قضاوت فقط به حرف‌هایش گوش کنیم. باید یادمان باشد قبل از محبت کردن ابتدا بدانیم از دید طرف مقابل محبت یعنی چه. آدم‌ها با یکدیگر متفاوت‌اند. بسیاری از چیزهایی که در زندگی شخصی ما سبب دلخوشی و لذت هستند، ممکن است برای همسر، دوست، همکار، خواهر و برادر ما هیچ جذابیتی نداشته باشند.

بسیاری از اوقات حتی می‌دانیم چه چیزهایی طرف مقابلمان را ناراحت و دلخور می‌کنند اما باز بر انجام آن کارها تأکید داریم و منتظریم شاید این بار معجزه‌ای رخ بدهد و او بر خلاف همیشه مطابق میل ما شادمانی و رفتار کند!

سخنران‌های انگیزشی برای هزار نفر سخنرانی می‌کنند. در صورتی که هر یک از مخاطبان شرایط متفاوتی دارد، سخنران برای همه آن‌ها نسخه‌ای یکسان می‌پیچد: باور داشتن به موفقیت و تسلیم نشدن و... آن‌ها برای موفقیت در برقراری ارتباط مؤثر بدون بررسی منطقی و بی‌توجه به علاقه و سلیقه هر فرد، نسخه‌ای یکسان برای همه آدم‌ها می‌پیچند در حالی که این دستور، همیشه هم ارزشمند نیست و برای همه انسان‌های کره خاکی جواب نخواهد داد.

و من چقدر با نوشته خانم سوزان سانتاگ (Susan Sontag) نویسنده در کتاب «تماشای رنج دیگران» موافقم که می‌نویسد:

۴۰ راه برای خوشبختی، ۲۰ راه برای غلبه بر اضطراب، ۵۰ توصیه برای زندگی زناشویی و... انگار انسان‌ها ماشین هستند و می‌توان برای مشکلات افراد، که نام مشترک اما کیفیت متفاوت دارند، راه حل یکسانی عرضه کرد که کارگر هم بیفتد. این کتاب‌ها اکثراً به نظر من خطرناک هستند زیرا افراد را از اندیشیدن به مسائل و مشکلاتشان معاف می‌کنند و نسخه‌ای می‌پیچند که همه یکسان از آن استفاده کنند.

مسیر دوست داشتن آدم‌ها و ارتباط با آن‌ها متفاوت است. آدم‌ها را به روش خودشان دوست داشته باشیم، نه به روش خودمان!

در یک هوای سرد زمستانی، تعدادی جوجه‌تیغی برای اینکه گرم شوند کنار هم جمع می‌شوند، اما چون با تیغ‌هایشان به بدن همدیگر آسیب می‌رسانند، تصمیم می‌گیرند متفرق شوند. با این حال، سرما دوباره آن‌ها را به سمت همدیگر سوق می‌دهد، در حالی که دقیقاً این مسئله قبلاً اتفاق افتاده بود. سرانجام، بعد از چندین بار تجمع و پراکنده شدن، آن‌ها متوجه می‌شوند بهتر است در فاصله‌ای کم کنار یکدیگر قرار گیرند. این داستان آرتور اسکوپنهار درباره جوجه‌تیغی‌ها این موضوع را بیان می‌کند که انسان‌ها نیز بسیار شبیه جوجه‌تیغی هستند. ما انسان‌ها افرادی اجتماعی هستیم و برای آسایش و گرمی، نیاز زیادی به هم بودن داریم. روابط ما هم همین‌طور است. همان‌قدر که به داشتن ارتباط نیازمندیم، گاهی همین برای ما دردسرساز می‌شود. ما این تعارض را با شریک زندگی و در روابط خانوادگی مان بیش از هر ارتباط دیگری تجربه می‌کنیم. باید یادمان باشد روح ما به ارتباط اجتماعی نیازمند است و نیازهای زیادی داریم که موجب می‌شوند احساسات خوبی را با یکدیگر تجربه کنیم، اما برخی نیازها هستند که هر یک از طرفین باید در جهت رفع آن‌ها برای دیگری تلاش کند. این اتفاق زمانی رخ می‌دهد که افراد درباره یکدیگر حس خوبی را تجربه می‌کنند. ارتباط درست با شریک زندگی و خویشاوندان حاصل پذیرش کمبودها و نواقص آدمی است که به طور نسبی با معیارهای ما هم‌خوانی دارد. اما در واقع، ما تحت تأثیر پیش‌داوری در روابط خود عمل می‌کنیم و رفتاری درست و منطقی از طرف مقابل انتظار داریم. باید بدانیم اگر نسخه‌ای برای یک نفر کارایی دارد و شفابخش است، این گونه نیست که برای همه اثر بخش باشد.

محبت به برقراری یک ارتباط مؤثر کمک می‌کند. نوع این محبت باید متناسب باشد و البته که همه انسان‌ها



عکس تزئینی است



با دخترانمان همسفر باشیم



عکس تزئینی است

من از دخترم چه می‌خواهم؟ انتظار اواز من به‌عنوان مادرش چیست؟ جذب دختران به‌ویژه در سنین نوجوانی و حفظ رابطه دوستانه میان مادر و دختر به چه عواملی بستگی دارد؟ با رسیدن به دوران بلوغ، شخصیت نوجوانان دگرگون می‌شود و بسیاری اوقات فرزندان مادر این برهه از زندگی، تمایل بیشتری به تنهایی پیدا می‌کنند یا بیشتر درگیر تخیلات می‌شوند. در مقابل، بسیاری از نوجوانان نیز به دوستان و گروه هم‌سالان خود مایل هستند و کمتر با والدینشان ارتباط برقرار می‌کنند. این موضوع یکی از دغدغه‌های اصلی ذهن پدران و مادران است. ترس از دست دادن فرزندان به لحاظ روانی و اجتماعی و افتادن آن‌ها در دام افراد ناباب، این تشویش را تشدید می‌کند و گاهی سبب بروز رفتارهایی غیرمنطقی از سوی آن‌ها (والدین) می‌شود. این در حالی است که همین برخوردها می‌تواند عاملی برای دورتر شدن فاصله میان این دونسل باشد. هرچند دختران به دلیل عاطفی بودن وابستگی بیشتری به مادر دارند، برای حفظ رابطه دوستانه با دخترمان باید در گذار وی از کودکی به نوجوانی، همراهی مناسب و درخور اعتماد برایش باشیم و گام به گام با او همسفر شویم تا فاصله بین‌نسلی مان کمتر احساس شود. نصایح مادرانه خسته‌کننده‌ترین سخنان برای بسیاری از دختران است زیرا به نظر دخترها در هر نصیحتی انتقادی نهفته است. قطعاً نصیحت مادرها از سر دلسوزی است اما فرزندان این سخنان را منتقدانه می‌شنوند. مهم‌ترین موضوع در حفظ رابطه مادر دختری این است که مادر باید رازدار باشد، دخترش را تحسین کند و به او قدرت دهد. مادران باید مسائل را از دیدگاه دخترشان ببینند و تنها بر اساس تجربیات شخصی برای آن‌ها نسخه نپیچند. مادران باید با تفریحاتی کم‌درد و کوتاه‌مدت، زمانی را به دخترشان اختصاص دهند. برای جلب اعتماد فرزندان باید حمایتگر باشیم، نه ملامتگر. به حرف‌های دخترمان با دقت و در حالی که به چشم‌هایش نگاه می‌کنیم گوش دهیم زیرا این رفتار می‌تواند اعتمادساز باشد و مانع بروز بسیاری از مشکلات شود. هنگام گفت‌وگو او را تأیید کنیم و هرچقدر لازم شد، ضمن همدلی، سؤال بپرسیم. گاهی درباره مسائلی که دخترمان می‌پسندد آغازگر گفت‌وگو باشیم. در استفاده از فضای مجازی با او همراهی کنیم تا علاوه بر ایجاد احساس دوستی، ضمن نظارت بر مرادداشت، از ذائقه اجتماعی دخترمان آگاه باشیم. او را به محیط‌هایی که دوست دارد ببریم. از او مشورت بخواهیم. خود را جای او بگذاریم و مانند یک دختر نوجوان احساسات فرزندانمان را درک کنیم. گاهی بدون دلیل به او سر بزنییم. در آغوش بگیریم. هدیه کوچکی بخریم و مانند یکی از بهترین دوستانمان با وی رفتار کنیم.

باید بدانیم مهم‌ترین عامل در ایجاد و ماندگاری یک رابطه دوستانه میان مادرها و دخترها احترام متقابل و شاخصه دوم اظهار محبت صادقانه به یکدیگر است. خوب است همراه هم پیاده‌روی برویم و خیلی دوستانه گفت‌وگو کنیم. به‌ویژه درباره موضوعات و پرسش‌هایی که ممکن است دختران از بیان آن خجالت بکشند پیش‌درآمد کنیم و به‌عنوان یک موضوع کاملاً طبیعی و عادی، با محور قرار دادن خود، صحبت کنیم. حتی برای هم داستان‌های خنده‌دار یا خاطره‌ای از گذشته تعریف کنیم و با صدای بلند بخندیم. رازهای مشترک دخترانه کوچکی با هم داشته باشیم که هر دو از حفظ آن لذت ببریم. مادران باید بدانند یک دختر جوان دوست دارد علاوه بر افراد خانواده، مورد توجه دیگران نیز قرار گیرد و نباید از این بابت نگران باشیم.

بسیاری از دختران از اینکه مادرشان به آن‌ها اجازه بیرون رفتن نمی‌دهد یا از طرز لباس پوشیدن و نوع معاشرتشان ایراد می‌گیرد رنجیده‌خاطر می‌شوند. گاهی به این باور می‌رسند که مادرها از زندگی هیچ چیز نمی‌دانند و دخترشان را درک نمی‌کنند اما مادری که در نخستین گام‌های ورود دخترش به دنیای بزرگ‌سالی با وی همراه شود و به او درباره این تجربه جدید زندگی که سال‌ها پیش خودش آن را تجربه کرده است آرامش خاطر می‌دهد، می‌تواند رابطه مادر دختری‌شان را از تنگنا بیرون آورد.

عکس تزئینی است



مریم
قربان
زاده
نویسنده

خورشید



عکس: نژادینا است

شهر را برای مادران آماده ترک کنیم

بیرون رفتن از خانه برای مادری که یک نوزاد دوماهه دارد ناممکن نیست اما تمهیدات فراوانی می‌خواهد: اینکه نوزاد دل درد نباشد و ساعت خوابش باشد و شکمش سیر باشد و شیشه‌اش پر باشد و بقیه بچه‌ها سرگرم باشند و یک بچه‌نگهدار مهربان و صبور فراهم باشد و ...

با همه این تمهیدات، نباید رفت و برگشت بیش از یک ساعت طول بکشد. به لطف خدا، این امکانات برای من فراهم آمد و می‌توانستم یک ساعت از خانه بیرون بروم. رفتن و طبق معمول جای پارک پیدا نکردم. لاجرم در کنار کوچه‌ای، زیر درخت، ماشین را پارک کردم و با عجله برای تعویض لباس بچه رفتم.

وقتی برگشتم، ماشین نبود. با وجود قفل پدال، دزد برده بود؟ حتما دزد برده بود چون تابلوی حمل با جرثقیل ۱۰ متر با ما فاصله داشت. پیامک حمل به پارکینگ هم نیامده بود. پس حتما دزد برده بود. کسبه می‌گفتند یک کش ماشین را برده است ولی پیامکی نیامده بود.

ساعتی از ظهر گذشته، روز پنجشنبه، سرگردان که کجا بروم. یک ساعت خارج شدن از منزل دارد تمام می‌شود. باید برگردم اما چگونه؟ ماشین کجاست؟ به چه کسی بگویم؟ از چه کسی بپرسم؟ کسبه راهنمایی‌ام کردند به پارکینگ. از منزل تماس می‌گیرند که بچه بیدار شده است و گریه می‌کند. پیامکی نیامده است. به احتمال برده شدن ماشین به پارکینگ، دربست می‌گیرم و آدرس می‌دهم. می‌رسم پارکینگ اما پارکینگ سر جایش نیست! مشخص می‌شود پارکینگ به جای دیگری منتقل شده است. هنوز پیامک حمل به پارکینگ نیامده است. دوباره دربست می‌گیرم و به مقصد بعدی که شاید پارکینگ آنجا باشد می‌روم. یک ساعت و ۴۵ دقیقه گذشته است.

ترافیک است. زنگ می‌زنم منزل. صدای گریه بچه می‌آید. ۱۵ دقیقه در ترافیک یک خیابان مانده‌ام. هنوز پیامک پارکینگ نیامده است. پیاده می‌شوم. پسران پسران پارکینگ را پیدا می‌کنم. مشخصات می‌دهم. پیامک نیامده است. ساعت ۳ عصر روز پنجشنبه است. ماشین را پیدا می‌کنم اما پارکینگ برای ترخیص تعطیل است! تا صبح شنبه باید صبر کنم. شنبه باید بروم پست مرکزی برای امور ترخیص. یکی گفت پلیس ۱۰۰.

بودم دنبالش. سه مورد دیگر را اطلاع نداشتیم. نوع جریمه هم برگه بود. یعنی به راننده برگه داده‌اند! جل‌الخالق! یکی گفت: برو میدان راهنمایی و اعتراض کن برای جریمه‌ها!

خانمی آمد برای کپی. متصدی پرسید: برای چه؟ گفت: برای طلاق. می‌خواهم از همسر جدا شوم. برنگشتم چهره‌اش را ببینم.

یک ساعت گذشت. جلورفتم و پرسیدم: چقدر مانده نوبت من شود؟ گفت: صدایان می‌زنیم. دل توی دلم نبود. بچه دوماه را گذاشته بودم خانه، دخترها خواب‌آلود و آشفته، همسر باید برود سرکار. کاش یک کارت داشتم و نشان می‌دادم و همه کنار می‌رفتند و کار من را اول انجام می‌دادند و همه می‌گفتند چون کارت صورتی دارد بدون نوبت کارش را انجام دادند و رفت و کارت صورتی برای مادرانی است که سه فرزند و بیشتر دارند و همه می‌دیدند چقدر به فکر مادرها هستند. کاش!

نخ‌رؤیاها با صدای پیرمردی که می‌خواست عکس بگیرد پاره شد. جلورفتم و گفتم: نوزاد دوماهه دارم. لطفاً زودتر اسم مرا بخوانید. متوجه شدم که پرونده مرا رو گذاشت و شماره پلاک را خواند و بقیه مراحل.

حالا باید منتظر صورتحساب پارکینگ و جرثقیل باشم که پیامک شود. پیامک پارکینگ هنوز نیامده است، با گذشت ۴۸ ساعت!

به خانه برمی‌گردم. پسرم گفت: متوجه شدید در همین یک ساعت که آنجا بودیم سه نفر آمدند برای کپی مدارک طلاق؟ من فقط یکی را شنیدم. پسرم گفت: دو نفر دیگر خیلی آرام گفتند: برای طلاق!

به خانه برمی‌گردم. نوزاد قشنگم روی پای پدر خوابیده. دخترها صبحانه می‌خورند. پیامک پارکینگ و جرثقیل هم آمد و باید بعد از واریز دو فیش جداگانه، به پارکینگ بروم و ماشین را بیاورم. پرشتاب به امور خانه می‌رسم و قبل از ساعت ۱۳ آماده می‌شوم برای رفتن به پارکینگ و ترخیص ماشین. دیگر لازم نیست پیامک بیاورد اما کاش یک کارت صورتی برای تسهیل کارهای مادری داشته باشم. شهر را برای مادری کردن آماده نمی‌کنید!؟

پسرم با ۱۱۰ تماس می‌گیرد و شرح ماجرا را می‌گوید. توضیح می‌دهند که باید برویم پلیس ۱۰۰+ فلان‌جا. از ما خیلی دور است. به هر حال، باید برگردم خانه. از ساعت ۱۲ تا ساعت ۱۵ سرگردان پیدا کردن ماشین بودم. پیامک هنوز نیامده است که اگر همان لحظه اول می‌آمد، سه ساعت سرگردان نبودم و فوری به خانه برمی‌گشتم.

دارم با خودم غر می‌زنم: چرا به مادرها تسهیلات حمل‌ونقل نمی‌دهند؟ کارت پارک، محل‌هایی برای پارک ماشین مادرهایی که نوزاد دارند، یک برچسب تعریف‌شده پشت شیشه ماشین که بفهمند این ماشین یک مادر است که باید زود برگردد خانه و سرگردانش نکنند و چهار ساعت برای کار یک ساعته‌اش تلف نکنند و بچه‌ها در خانه پریشان نباشند!

این‌ها به فکر هیچ مسئولی نرسیده است! اینکه دیگر سکه و طلا و وام اجاره مسکن و امتیاز خرید خودرو و پرستار یک‌ساله و مرخصی زایمان و دورکاری پدرها و ... نیست. یک سامانه می‌خواهد و ثبت اطلاعات مادرهای دارای بیش از سه فرزند و ارائه خدمات اداری و شهری به مادرها تا فقط و فقط زودتر به خانه برگردند و سرگردان و پریشان نشوند.

این همه فشار روانی که بر خانواده و بچه‌ها وارد می‌شود راه‌حلی می‌توان کم کرد. خانه‌های شصت هفتاد متری که برای مادری کردن آماده نیست. شهر را برای مادری کردن آماده کنید.

این همه فشار روانی که بر خانواده و بچه‌ها وارد می‌شود راه‌حلی می‌توان کم کرد. خانه‌های شصت هفتاد متری که برای مادری کردن آماده نیست. شهر را برای مادری کردن آماده کنید.

مدارک را کپی می‌گیرم. ۲۸۰ هزار تومان صورت‌حساب خلافی را دستم داد. کجاها تخلف داشتم؟ جاده چناران سرنشین کمربند نبسته است! من کی جاده چناران رفته‌ام؟! میدان نبوت دوبل پارک کرده‌ام! مسیر میدان نبوت کجاست اصلاً؟! من فقط دو موردش را در جریان بودم که پیامک هم آمد: توقف ممنوع خیابان امام خمینی که برای روضه آزاد رفته بودم و ورود به منطقه زوج و فرد که مدرسه دخترم بود و رفته

کار آفرینی با دورریختی‌ها

محل کارش بوی عید می‌دهد: از تخم مرغ رنگی تا وسایل تزئینی شب چله! دستان هنرمند چند بانو در کارگاهی که رنگ‌ها در آن هم روی درو دیوار و زمین می‌غلطند هنرمندانه می‌چرخد. حرف می‌زنند، خواهرانه از فراز و فرود زندگی درددل می‌کنند در میان کار و رزق حلال و نان به خانه می‌برند. او که متولد ۱۳۶۳ است و همسر و مادر دوفروزند، در کنار همه آن‌ها و با همراهی شان لقب یک کارآفرین را هم برای خود کسب کرده است. مثل خیلی از دخترهای هم‌سن و سال خود، درس می‌خواند و دانشگاه می‌رود. مدرک کاردانی گرافیک را از دانشگاه الزهراء مشهد می‌گیرد و برای گرفتن مدرک کارشناسی، راهی دانشگاه تربیت مدرس شهید رجایی تهران می‌شود. «آن زمان که من گرافیک می‌خواندم، کاردانی به کارشناسی را فقط دانشگاه شهید رجایی و شرعیته تهران داشت. تصمیم گرفتم دانشگاه شهید رجایی تهران بروم و در خانه پدر بزرگ و مادر بزرگم ریخت و پاش‌های کارهایم را انجام بدهم! خوابگاه برای این رشته خیلی مناسب نیست چون جای لازم را برای انجام کارها ندارد.»



شهربانو

۲۵ بهمن ۱۴۰۰
۱۲ رجب ۱۴۴۴ شماره ۳۶۰۶

(۴)

بود هنرمند باشیم. خودش هر کدام از طاقچه‌های خانه را به گونه‌ای نقاشی کرده بود. منظره برف و جنگل و باغ روی طاقچه‌ها می‌کشید و گاهی اجازه می‌داد من و خواهرم در نقاشی‌هایش دست ببریم و برگ یا گلی را هم ما بکشیم و رنگ کنیم. برای بیرون کار نمی‌کرد ولی علاقه زیادی به هنر و نقاشی داشت. همین علاقه به من و خواهرم منتقل شد. الان خواهرم هم در کارهای هنری موفق است. من هم سعی کردم کارهایی که انجام می‌دهم تک و ویژه باشد. طرح‌ها را کاملاً ذهنی و خلاقانه می‌زنم. همیشه هم سعی می‌کنم آن‌ها را با قیمت مناسب ارائه دهم. روی سود کم تأکید دارم ولی با کیفیت کار می‌کنم. مشتری مطمئن است بیش از آنچه می‌پردازد دریافت می‌کند.»

اتفاقی تخم شترمرغ به دستم رسید

خلاقانه به کارهایش ادامه می‌دهد. خلاقیت ذات هنر است و برای مانا شدن و جلب نظر دیگران، همیشه باید دنبال کارهای نو بود. تازه به تازگی و نویبه نو باید چشم مخاطب را نوازش داد، نوازشی که خانم ایمانی از آن غافل نبوده است. «سال بعد، اتفاقی تخم شترمرغ به دستم رسید و روی آن نقاشی کردم. این کار هم فروش خوبی داشت. هم زمان، روی شیشه هم کار می‌کردم و هنوز در شرکت تبلیغاتی مشغول به کار بودم. همان موقع، به همراه دیگر خانم‌هایی که می‌شناختم، در بازارچه‌ها و نگارخانه‌ها برای فروش کارهایم میز اجاره می‌کردم. با این کار، هم سلیقه مردم دستم می‌آمد هم با دیگر خانم‌هایی که کار صنایع دستی می‌کردند آشنا می‌شدم. همان ایام، یعنی در سال دوم زندگی مشترک، همسر برای طرح کار مجبور شد برود در گز. بارفتن او خیلی تنها شدم و این تنهایی باعث شد وقت بیشتری برای کارهای هنری بگذارم.»

از شرکت بیرون آمدم

کارآفرین قصه ما تنهایی‌اش را با کارهای هنری پر می‌کند و به خلق کارهای نو دست می‌زد، کارهایی که شاید بازاری برای آن‌ها نداشت اما امید به فروششان هر روز در دلش جوانه می‌زند. در میان این بیم و امیدها زندگی مشترک آن‌ها رنگ و بوی قدمی نو می‌گیرد و کم‌کم ندای مادر شدن در زندگی‌اش می‌پیچد. «باردار که شدم، تا پنج ماهگی شرکت تبلیغاتی می‌رفتم ولی بعد از آن، احساس کردم دیگر نمی‌توانم و اذیت می‌شوم. همین که از شرکت بیرون آمدم، یک سفارش عمده نقاشی روی تخم شترمرغ گرفتم. شرایط جسمی مناسبی نداشتم ولی کار را قبول کردم. از پس کار برنمی‌آمدم از بس که زیاد بود. برای انجام این کار، مادر و پدرم خیلی کمک کردند. شستن آن‌ها خیلی سخت بود ولی هر طور بود کار را رساندم و با همکاری دوستانم نقاشی‌ها را انجام دادم. عید سال سوم، یک پروژه سنگین تخم شترمرغ تحویل دادیم. پسر کم به دنیا آمد تا مدتی کار گرافیکی نکردم

سفالی گرفتم و آن‌ها را رنگ کردم. برنامه فروش نداشتم. می‌خواستم به بچه‌های اقوام و دوستانی که برای عید دیدنی می‌آمدند، به عنوان عیدی، هدیه بدهم. وقتی کارها تمام شد، همسرم خیلی از آن‌ها تعریف کرد و چند تایی را همراه خودش به محل کارش برد تا به همکارانش نشان بدهد. پرسید: اگر این‌ها را بفروشم اشکالی ندارد؟ من هم گفتم: نه. وقتی خانه پرگشت، همه را فروخته بود و دست خالی بود. بعد از آن، سفارش همکارانش آن قدر زیاد شد که تا عید چند هزار تخم مرغ رنگ کردم و فروختم! برای اینکه کارها آماده شود، زن و شوهر شبانه‌روزی کار می‌کردیم و تا نیمه‌شب بیدار بودیم. همان سال چند تایی از تخم مرغ‌ها را که مانده بود برای یکی از شیرینی‌فروشی‌های معروف بردم. تا فروشنده داشت فکر می‌کرد که بخرد یا نه، همان جا چند تا مشتری پیدا شدند و کارها را خواستند که مغازه‌دار ترغیب شد و همه را خرید. برای فروش، آن سال فقط همین یک مغازه را رفتیم و از همان جا انجام کارهای هنری در زندگی من جرقه خورد.

طاقچه‌های خانه را نقاشی کرده بود

او کم‌کم به صنایع دستی علاقه‌مند می‌شود. از پیش، زمینه‌های هنری آن را آموخته است. این آموخته‌ها تنها از دانشکده نبود و در دوران کودکی او ریشه داشت. «مادرم از بچگی به ما یاد داده

از آن بچه‌درس خوان‌هایی می‌شود که علاوه بر نمره بیست، چند تا علامت مثبت هم کنار نامش می‌خورد و استادان حسابی از او راضی هستند. در این دوران هم در اوقات فراقت مشغول به کار می‌شود و پس از اینکه درسش تمام می‌شود، به مشهد برمی‌گردد. مدتی در یک شرکت تبلیغاتی کار می‌کند و بعد راهی خانه بخت می‌شود. در این مدت، حدود ۱۰ کتاب به اسم «با هم بسازیم» می‌نویسد و تصویر روی جلد کتاب کودک طراحی می‌کند.

چند تخم مرغ سفالی گرفتم و آن‌ها را رنگ کردم

سال ۸۵ ازدواج می‌کند و هم‌زمان به کارش در شرکت تبلیغاتی ادامه می‌دهد. از اینجا است که دیگر مثل خیلی از دخترهای هم‌سن و سال خود ادامه نمی‌دهد. «ازدواج که کردم، فعالیت‌های هنری‌ام بیشتر شد و کار صنایع دستی را زمانی که خانه خودم رفتم شروع کردم. البته آن موقع، شرایط مالی ما طوری بود که دوتفری باید کار می‌کردیم. شغل همسرم آزاد بود. البته الان کارمند است ولی آن زمان کار آزاد داشت. چند ماهی مانده به عید چند تخم مرغ



عکس: سانا صفایی / شهرآرا



تا اینکه سال ۹۰ همراه همسر برای ادامه کارش به کلات رفتیم.

کلات به من خیلی کمک کرد. آنجا گردشگر زیاد می آمد و من کارهایم را به بازارچه صنایع دستی می دادم. استقبال خوبی از آن ها می شد. بعد از کلات، همسر به شهر دیگری منتقل شد. من همراهش نرفتم و در طبقه بالای خانه پدرم در مشهد ساکن شدم. حدود ۶ سال فقط پنجشنبه ها و جمعه ها همسر را می دیدم و روزهای دیگر هفته تنها بودم. در این مدت، پدر و مادرم خیلی کمکم می کردند. هنوز هم خیلی کمکم هستند و از بچه دوونیم ساله ام را نگهداری می کنند تا من به کارگاه برسم.

➤ به اندازه ای سود کردیم که تنها توانستیم یک سفر شمال برویم

خانواده خانم ایمانی او را همراهی می کنند و خانه پدری را برای کار آفرینی می شود. او همان سال تصمیم می گیرد در حوزه صنایع دستی عرض اندامی جدی کند و در نمایشگاه بین المللی صنایع دستی شرکت کند. «اتفاقی با همسر تصمیم گرفتیم در نمایشگاه صنایع دستی تهران که بین المللی هم بود شرکت کنیم. پسر چهار ساله شده بود و همسر یک هفته برای این نمایشگاه مرخصی گرفت. هر چه کار داشتیم برداشتیم و راهی شدیم. در حدی که توقع داشتیم کارها فروش نرفت. به اندازه ای سود کردیم که توانستیم یک سفر شمال برویم اما آجاییک اتفاق خوب برایم پیش آمد. آن هم آشنایی با آجایی مشهدی بود که تعدادی جاسوئیچی به من سفارش داد. گفت: هر چه کار بزنید می خواهم و در کل ایران توزیع می کنم. برای این کار، خانه ام را کارگاه کردم. چند خانم را برای کار هماهنگ کردم و آموزش های لازم را به آن ها دادم. آن زمان کارها را می بردند خانه خودشان انجام می دادند. آنجا بود که من کار تولیدی در تیراژ بالا را یاد گرفتم. البته یک سال بعد، ناگهان و بدون هماهنگی، آن آقا رابطه کاری اش را با من قطع کرد. ظاهرا از چین کارهای ارزان تری وارد کرده بود که دیگر سراغ من نیامد. کلی کار و مواد خام روی دست من مانده بود که نمی دانستم با آن ها چه کار کنم. کار تولیدی خوابید و بچه ها پراکنده شدند.»

➤ سه ماه طول کشید تا دوباره خودم را جمع و جور کردم

او یاد گرفته است که از وسایلی دور ریختنی چیزهای با ارزشی درست کند. جاسوئیچی را با پوست گردو و صدف های کوچک تزیین می کند. گل و گیاه و انار خشک شده را به همراه تکه های کاغذ رنگی در کنار هم قرار می دهد. او باور دارد که می شود از کمترین امکانات بیشترین استفاده را کرد. کار آفرینی ما زمین می خورد ولی شکست نمی خورد! چند ماه در رنج می ماندم اما دوباره از لاکش خارج می شدم و به بازار می رفتم. این بار همان رنج را دستمایه کارش می کند تا دوباره از این سوراخ گزیده نشود. «سه ماه طول کشید تا خودم را جمع و جور کردم. خیلی سخت بود ولی یاد گرفتم دیگر خودم را مشتری هایم ارتباط بگیرم و فقط با یک نفر در ارتباط نباشم. از آن به بعد، وارد کار رزین شدم. البته همان آقا چند سال بعد دوباره سراغ کارهای من آمد. آن موقع دلار گران شده بود و واردات از چین سود نداشت. یک سال دوباره با هم کار کردیم و باز یکبار به خیبر رفت ولی این بار دیگر زبان نکردم چون مشتری

خودم را داشتم. الان حدود ۴۰ نمایندگی فروش در شهرهای مختلف دارم. البته از دیگر کشورها مانند ترکیه، ایتالیا و تایلند هم مشتری پیدا کرده ام که اگر اتفاقی پیش بیاید و یکی را از دست بدهم زیان نمی کنم. این را هم بگویم که این نمایندگی ها را به مرور و در نمایشگاه های مختلف به دست آورده و تلاش کرده ام با آن ها ارتباط بگیرم.»

➤ حتی نمی دانستم اسم این کار چیست!

خانم ایمانی دوباره سرا می شود و کار را در دست می گیرد. کار آفرینی همین است، همین که گاهی زمین می خوری و زمین می خوری و توکل می کنی و دست به زانو می گیری و بلند می شوی، کاری که کار آفرین امروز شهربانوی ما بارها و بارها انجام می دهد. «رزین را هم از گوشه خانه شروع کردم. کارهایم را روی میز آشپزخانه پهن می کردم. فقط پنجشنبه ها و جمعه ها که همسر می آمد خانه مرتب بود و گرنه کل هفته ریخت و پاش داشتیم و کارها را انجام می دادیم. آن زمان حدود ۱۰ نفر از خانم ها با من کار می کردند. زمانی که کار رزین را شروع کردم، حتی نمی دانستم که اسم این کار چیست و موادش را پیدا نمی کردم. فقط می دانستم می خواهم این کار را انجام دهم. اوایل فکر می کردم شیشه مایع است! موادی که می خریدم، چون شناختی نداشتم، کیفیت نداشتند و زود خشک نمی شدند. یادم هست سال ۹۰ مبلغ ۳۰۰ هزار تومان مواد اولیه خریدم ولی مجبور شدم دوسوم آن را دور بریزم چون خراب شد. فقط از یک سوم کار خروجی گرفتم که آن هم کار درجه یک نشده بود. دوستان و اقوام به دلیل لطفی که به من داشتند آن ها را خریدند. به مرور کار را یاد گرفتم، عمده فروشی ها را پیدا کردم و کار برایم مناسب و باکیفیت درآمد. بعد از آنکه کارم گرفت، واحد کناری را که یک واحد کوچک چهل متری بود و به دانشجویان اجاره می دادند از پدرم اجاره کردم. اجاره ای که می دادم برای دلخوشی خودم بود و در اصل، اجاره بهای آن بیشتر بود، اما پدرم آن را به من داد تا کارگاهم را راه بیندازم و خانم ها برای انجام کار آجایی بیایند. البته من هیچ وقت خانم ها را برای آمدن مجبور نمی کنم چون می دانم بچه دارند و کارهای خانه هم روی دوش آن هاست. تا جایی که امکان داشته باشد، می گویم کارها را خانه ببرند و انجام دهند. این هنر پرهزینه و گران است و ما با تمام تجربه کاری ای که داریم، اگر ریزه کاری ها را رعایت نکنیم، رزین خراب می شود و باید آن را دور بریزیم.»

او یاد گرفته است که از وسایلی دور ریختنی چیزهای با ارزشی درست کند. جاسوئیچی را با پوست گردو و صدف های کوچک تزیین می کند. گل و گیاه و انار خشک شده را به همراه تکه های کاغذ رنگی در کنار هم قرار می دهد. او باور دارد که می شود از کمترین امکانات بیشترین استفاده را کرد.

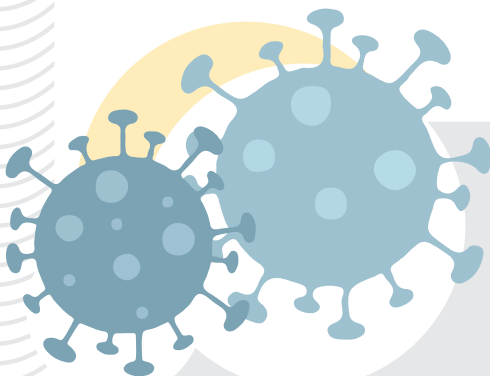
کرونا کار را برایم سخت کرد

کم کم کار روی غلتک می افتد و تجربه افت و خیزهای خانم ایمانی را کمتر می کند او کارش را گسترش می دهد و کارگاهش را بزرگ تر می کند و برای تعداد بیشتری از خانم ها کار آفرینی می کند، کار آفرینی ای که در کوچه پس کوچه های حاشیه شهر هم می رود و باعث نان آوری می شود. اما هر لحظه تهدیدی در کار آفرینی هست و سرازیری ناگهان سربالایی می شود! کرونا به جان کار

زمینه فروش کارهای چینی بیشتر شود. کار آفرینی و صنایع دستی به نظر من زنجیره ای است که اگر یک حلقه حرکت نکند، سراسر زنجیر به حرکت درمی آید و برای افراد زیادی کار ایجاد می شود. ما همه سر یک سفره نشستیم و باید از یکدیگر حمایت کنیم، نه اینکه به دلیل داشتن روابط، تنها عده ای بتوانند بالا بروند.»

این کار آفرین مشهدی که تاکنون سراغ وام های حمایتی نرفته است عقیده دارد هزینه های کار باید از سود آن تأمین شود و اعتقادی به وام های

درصد بالا ندارد. آرزویش این است که در ادامه، بتواند کارش را در حوزه ارائه چند نوع هنر ارائه و کار رزین را از زیورات به دیگر وسایل کاربردی گسترش دهد.





عکس: مهدیه غفورپان شهر آرا

زندگی پیچیده، سوغات جهان مدرن

چگونه مشکلات را از سر باز کنیم و زندگی بهتری داشته باشیم



مهدتاب علی نژاد
دکتری جامعه‌شناسی

میزان مقایسه‌های اجتماعی به دلیل نبود رسانه‌های مجازی و نداشتن دسترسی سریع به سبک زندگی دیگران بود. به عبارتی، عشق یک رابطه با نگاه بالا به پایین بود و محور آن تجربه داشتن والدین و بی‌تجربگی فرزندان. این در حالی است که نسل امروز در دنیای امروز زندگی می‌کند و خواستار دریافت عشق بر محور گفت‌وگو و رسیدن به نتیجه مشترک است. آنچه نسل امروز در کانون خانواده جویای آن است دریافت عشق صادقانه و علاقه پناه‌دهنده است. امروزه آموختن چگونگی عشق ورزیدن در تعامل‌های درون خانواده یک ضرورت خانوادگی برای تجربه زندگی موفق و آرامش بخش است. اگرچه مخاطرات عشق به فرزند بی‌شمار است، اکنون که پذیرفته‌اید فرزندآوری روزه امید شما برای زندگی در نوبدی‌ها باشد، از تصمیم خود همه‌جانبه محافظت کنید. اجازه دهید عشق ورزیدن صادقانه و بالغانه شما از سبک عشق ورزیدن مشروط که در گذشته وجود داشت - در صورتی به فرزند عشق ورزیده می‌شد که درست مطابق میل پدر و مادر رفتار کند - به عشق ورزیدن بی‌قید و شرط تغییر کند که در آن فرزندان همان گونه که هستند پذیرفته می‌شوند. به این ترتیب، بار عاطفی ارتباط شما با فرزند افزایش می‌یابد. فرزند شما هرچه بیشتر بتواند خود واقعی‌اش را بروز دهد بیشتر می‌تواند شما را به عنوان امین خود هنگام گرفتار شدن در مشکلات بپذیرد. اعتماد ارتباط شما را تقویت می‌کند. رشته ارتباط بر مبنای حمایت و عشق را در کانون خانواده محافظت و تقویت کنید تا امید در زندگی خانوادگی‌تان زنده بماند زمانی که در نوبدی‌های اجتماعی مستأصل مانده‌اید.

به همراه دارد. نیروی جوانی‌اش را در حالی که می‌تواند آن را برای رسیدگی به زندگی شخصی‌اش صرف کند، باید با فرزندگی که می‌پذیرد پدر یا مادر او بشود تقسیم کند. پولش را به جای اینکه برای خود هزینه کند، برای فرزندش هزینه کند. انتظارات اجتماعی بیشتری را به عنوان یک پدر یا مادر پاسخ‌گو باشد زیرا فرزندگی را تربیت می‌کند که جامعه انتظار دارد مطابق عرف اجتماعی رفتار کند. آثار شکاف نسلی را بپذیرد تا بتواند در عوض، فرزندگی داشته باشد که به او عشق بورزد و با اشتیاق حضور او دشواری‌های زندگی را تحمل کند. به زندگی پدر و مادر خود نگاهی بندازید. اگر فرزندگی دارید، به رابطه خود و فرزندتان ببینید. فداکاری‌هایی را که در این ارتباط‌ها وجود دارد مرور کنید. در تراکم بحران‌های کنونی که زندگی و فرزندپروری به‌ویژه از نظر اقتصادی به امری بسیار دشوار تبدیل شده است، باز افراد بسیاری هستند که تصمیم پدر شدن، مادر شدن و عشق ورزیدن به دیگری را دارند زیرا انسان‌ها نوبدی‌هایشان در تلاطم زندگی را با حضور کودکان و تلاش برای بقای آنان به امید گره زده‌اند.

عشق گران، پیامد تغییرات اجتماعی

پدری و مادری در دنیای امروز به عشقی گران تبدیل شده‌اند از این رو که هم تأمین اقتصادی و هم پرورش فرزند در دنیای رسانه‌های ارتباطی مسئولیتی بسیار سنگین‌تر و دشوارتر از گذشته است. در زندگی پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها عشق به فرزند به معنی تأمین مایحتاج خوراک و مسکن و پوشاک و گاهی نصیحت و مشاوره‌های معمول بود. بیشترین میزان سازش فرزندان با شرایط خانوادگی و کمترین

زمان هیچ‌گاه برای هیچ فردی نمی‌ایستد. عمر به صورت شتابنده‌ای در گذار است. چه شرایط اقتصادی و حال ذهنی شما خوب باشد چه بد، چه به آینده امید داشته باشید چه نداشته باشید. در زندگی مدرن که علاوه بر افزایش رفاه، افزایش مخاطرات را نیز تجربه می‌کنیم، شنیدن خبرهای آسیب‌زنده به سلامت روانی در جامعه اجتناب‌ناپذیر است. خبرهای ناخوشایند میان حجم خستگی‌های شما از راه می‌رسند و قطره آخر لیوان ظرفیت شما در تحمل مصائب می‌شوند و لیوان سرریز می‌شود، اتفاقی که در زندگی مدرن به امری معمول تبدیل شده است. سرریز شدن ظرف تحمل آدم‌ها در زندگی امروزی و تحت فشارهای روانی و اقتصادی و فرهنگی، با روزمرگی عجین شده است. صبح که از خواب برمی‌خیزید، نمی‌دانید با کدام خبر جان کاه قتل، تجاوز، تورم، خودکشی، بحران جنگ و غیره روبه‌رو می‌شوید. ناپایداری‌های اقتصادی نیز سبب می‌شوند دغدغه تأمین بقا را به چالشی دائمی برای خود تبدیل کنید و به خود بگویید ظاهراً بحران‌ها تمام نمی‌شوند بلکه از بحرانی به بحرانی دیگر تبدیل می‌شوند. با همه این‌ها چگونه می‌شود که برخی آدم‌ها به آستانه‌ای از تجربه درد می‌رسند که زندگی را بدون آرزو می‌دانند و چگونه برخی هادر احاطه نوبدی‌ها نیز منتظر رسیدن امید و چنگ انداختن به روزه‌ای از نور نجات بخش باقی می‌مانند؟

عشق، ابزاری برای غلبه بر نوبدی

به خانواده، عشق به زندگی و حیات، عشق به مبارزه و مقاومت برای دستیابی به اهداف دور و نزدیک، عشق به جنس مقابل به عنوان شریک غم و شادی. عشق اگرچه به دلیل انرژی بخشی و شهامت‌افزایی‌اش جذابیت دارد، چالش‌برانگیز نیز هست زیرا بر مهارت‌های شما می‌افزاید. شما را پرورش می‌دهد تا در مسیر رسیدن به آن، صبوری، از خودگذشتگی و پویایی خود را افزایش دهید. عشق پدر به فرزند را در نظر آورید یا عشق مادر به فرزند زمانی که عشق به پرورش یک انسان را به عنوان روزه امید برای تاب آوردن در ناملایمات زندگی برمی‌گزیند، از ابتدا می‌داند این عشق چالش‌هایی

می‌تواند با نگاهی به تاریخ زندگی اجتماعی انسان و حتی نزدیک‌تر و ملموس‌تر، با نگاهی به تجربه‌های زندگی پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌هایتان، ابزارهایی را کشف کنید که آنان به عنوان ریسمانی برای چنگ انداختن و نوبد نشدن انتخاب کرده‌اند. این ابزارها که در واقع یک مفهوم هستند، به زندگی آنان معنا و رنگ و بویی دیگر بخشیده‌اند. یکی از مؤثرترین و اصلی‌ترین ابزارهای انسانی برای آفریدن روزه نور در میانه تاریکی‌های زندگی روزانه، عشق است. عشق در انواع مختلف آن نظیر عشق مادر و فرزند، عشق پدر و فرزند، عشق



زهره بهادری همسر شهید محمد بابارستمی از روزهای باهم بودن می گوید

پاهایش تا زانو یخ بسته بود

ظاهرش ساده و بی آرایش بود، اما وقتی قرار بود در موقعیت فرماندهی زبان بگشاید، اولین نکته ای که درباره «بابا» به چشم می آمد، اقتدار، توانمندی و هوش او بود.

✚ نمازهای شبش قضا نمی شد

نهم بهمن ۱۳۲۵ در شهرستان قوچان به دنیا آمد. تا پایان دوره راهنمایی درس خواند. پاسدار شد. سال ۱۳۴۷ ازدواج کرد و صاحب یک پسر و دو دختر شد. زهره بهادری، همسر شهید، درباره او می گوید: زمانی که ما با هم ازدواج کردیم، شهید بابارستمی حدود ۲۰ سال داشت ولی چنان مؤمن و پاک بود که حتی نمازهای شبش هم قضا نمی شد. همیشه روزهای اول، پانزدهم و آخر ماه روزه می گرفت و حتی به من هم اطلاع نمی داد تا اینکه احتمالا از خواب بیدار نشوم و برایش سحری آماده نکنم. هم چنین با اینکه سن کمی داشت، مورد اعتماد و مشورت همه اقوام و آشنایان بود. پدر من و خیلی از آشنایان با اینکه از نظر سنی از او بزرگ تر بودند، همواره در کارهایشان با شهید بابارستمی مشورت می کردند و نظرات او را به کار می بستند.

✚ نصف خانه مان فرش نداشت

همه آشنایان می دانستند که شهید بابارستمی انسان بسیار خوش اخلاقی است. از این رو، همه به او علاقه داشتند. هر زمان به خانه می آمد، با وجود خستگی مفرط، هرگز خود را خسته نشان نمی داد و با چهره ای گشوده با ما رفتار می کرد.

بسیار خوش مشرب و اهل خانه و خانواده بود. با سن کمی که داشت، هر دوست و آشنا و فامیلی که دارای مشکل بود، با او مشورت می کرد. آن زمان نصف خانه مان فرش نداشت. با وجود این، به نیازمندان کمک می کرد و تأکید داشت خیلی ها روی حصیر زندگی می کنند. هم محله ای های قدیم خوب به خاطر دارند که بابارستمی در سرمای زمستان، داوطلبانه بین مردم نفت توزیع می کرد و هنگامی که به خانه برمی گشت، پاهایش تا زانو یخ بسته بود. بابارستمی خیلی دوست داشت شهرش آباد باشد.

✚ او را بابارستمی صدا می زدند

در همه این سال های پس از شهادت بابارستمی، هرگاه صحبتی از این شهید به میان آمده است، کمتر پیش می آید که از ماجرای عنوان «بابا» برای او سخن گفته نشود. سردار شاملو، از فرماندهان خراسان در دوران دفاع و از دوستان و هم زمان این شهید، در این باره می گوید: کلمه «بابا» در زمان جنگ از احترام و تقدس خاصی برخوردار بود و رزمندگان تنها تعداد معدودی را به این اسم صدا می زدند. تا جایی که من خبر دارم در سراسر استان خراسان تنها دو نفر را بابا خطاب می کردند: یکی سردار شهید محمد حسن نظر نژاد که او را بابانظر صدا می زدند و دیگری شهید محمد رستمی بود که او را بابارستمی صدا می زدند.

بابا محمد ۱۷ دی ۱۳۵۹ در حالی که بیش از چهار ماه و نیم از شروع جنگ تحمیلی نمی گذشت، در یک مأموریت، بر اثر سانحه تصادف در جاده سبزوار به شهادت رسید. مزار او در حرم حضرت علی بن موسی الرضا^(ع) است، جایی که همیشه آرویش را داشت.



مادران بازمانده از بارداری های ناموفق را دریابیم



ریحانه صادقی
منور

✚ در هر دقیقه ۴۴ بارداری ناموفق در جهان رخ می دهد. این آمار در پژوهش جامعی در همین زمینه ارائه شده است که به تازگی در هفته نامه پزشکی لانست (The Lancet) منتشر شد. آنچه حائز اهمیت است این است که پژوهشگران دریافته اند علی رغم وجود چنین آمار تکان دهنده ای، هنوز هیچ رویکرد منسجمی از منظر مراقبت های بهداشتی و سلامت روان برای کمک به افرادی که چنین تجربه ای را پشت سر می گذارند وجود ندارد. با این حال، در این گزارش برای افراد بی شماری که چنین تجربه ای را پشت سر می گذارند، اخبار امیدبخشی داریم. این پژوهشگران پس از جمع آوری داده از پژوهش های متعددی که در این زمینه انجام شد، به گردآوری فهرستی از عوامل پرخطر جامعه شناختی، محیطی و مرتبط با سبک زندگی افراد پرداختند که می توانند بر بارداری اثرگذار باشند. بنا بر یافته های این پژوهش، شاخص توده بدنی (BMI) خیلی بالا یا خیلی پایین، سن کمتر از ۲۰ سال یا بیش از ۳۵ سال، استرس، مصرف دخانیات، مصرف الکل و بودن در معرض آلاینده ها چند نمونه از عواملی هستند که می توانند بر موفقیت یا ناموفق بودن یک بارداری اثر بگذارند. متأسفانه در بیشتر موارد، راهی برای پیش گیری از وقوع سقط غیر عمد جنین وجود ندارد اما این پژوهش نشان می دهد راه هایی برای پیش گیری زود هنگام از رسیدن یک بارداری به این مرحله وجود دارد. پروتستون ها، درمان ضد انعقادی و استفاده از مکمل های تغذیه ای از ابزارهایی هستند که طبق بررسی های این پژوهشگران می توانند در دوام یافتن برخی بارداری ها کارآمد باشند. البته این گزینه ها باید از طریق کارکنان حوزه درمان در اختیار مادران قرار گیرند. اما در این گزارش آمده است: برخی زوج ها از بی تفاوتی و همدل نبودن برخی کارکنان این حوزه در فرایند مراقبت های بالینی بارداری ابراز نگرانی کرده اند. این پژوهش نشان می دهد که خطر سقط جنین در هر مادر، پس از اولین تجربه بارداری ناموفق و پس از هر مورد سقط، تا ۱۰ درصد افزایش می یابد. به این ترتیب، خطر وقوع بارداری ناموفق در زنانی که سه بارداری ناموفق یا بیش از آن را تجربه کرده اند ۴۲ درصد تخمین زده شده است.

در این پژوهش، هم چنین فهرستی از اقدامات لازم برای بهبود دوره درمان این زنان ارائه شده است که به ترتیب زیر است:

باید برنامه ای منظم و با حضور پزشک متخصص به عنوان ناظر برای مدیریت دوره های مراقبتی لازم برای زنان بازمانده از یک بارداری ناموفق وجود داشته باشد.

وجود زمانی مشترک و اصطلاحات یکپارچه درباره مقوله بارداری های ناموفق و فازهای مختلف آن می تواند گفت و گو در این باره را برای پزشکان و هم چنین بیماران آسان تر کند و بهبود بخشد.

اگر راهی عملی برای نجات یک بارداری وجود داشته باشد، گزینه های دسترسی به آن درمان باید در اختیار بیمار قرار گیرد.

سطح مراقبت های دریافتی پس از هر بارداری ناموفق باید ارتقا یابد. هم چنین، دامنه مراقبت ها در این موارد باید تا انجام آزمایش ها و معاینات لازم برای یافتن دلایل ریشه ای تعدد بارداری های ناموفق، گسترش یابد.

هر فرد پس از تجربه بارداری ناموفق باید به خدمات روان کاوی و پایش سلامت روانی دسترسی داشته باشد.

زنان باید بدانند پس از بارداری ناموفق چه گزینه هایی برایشان وجود خواهد داشت. گزارش دیگری که در همین نسخه از لانست چاپ شده است می گوید: توصیه ما این است که شواهد کافی باید در دسترس زنان قرار گیرد و حمایت های لازم برای انتخاب رویکردی که پاسخ گوی نیازها و خواسته های این زنان باشد از آن ها صورت گیرد.

ریچل بنجامین (Rachael Benjamin)، متخصص ارشد مدد کاری اجتماعی بالینی (LCSW) و مدیر بخش Tribeca Maternity مؤسسه روان درمانی تریبکا (Tribeca Therapy)، می گوید: من فکر می کنم داشتن دسترسی به خدمات روان کاوی برای زنان پس از تجربه بارداری ناموفق بسیار عالی است زیرا دست کم از این طریق به این زنان می گوئیم شما اجازه داشتن چنین احساساتی را دارید. او هم چنین می افزاید پزشکان جراح زنان و زایمان نیز باید فهرستی از مراکز خدمات سلامت روانی را در اختیار داشته باشند: من فکر می کنم صحبت نکردن درباره این موضوع به اندازه کافی، این افراد را بیشتر در معرض تنش و استرس قرار می دهد.

یافته های این پژوهش نیز نظرات بنجامین را تأیید می کنند: بررسی های مادر بخش پیشینه پژوهش در این زمینه نشان می دهند اضطراب، افسردگی و خودکشی ارتباط مستقیم و معناداری با مقوله بارداری ناموفق دارند.

جوامع سرتاسر کره زمین، از بابت بارداری های ناموفق، چه به لحاظ روانی و عاطفی چه به لحاظ اقتصادی، متحمل هزینه هایی گزاف می شوند. بارداری ناموفق هم چنین می تواند از عوامل پیش بینی کننده بسیاری از مشکلات پزشکی باشد که بدون بهره مندی از مراقبت های سلامتی لازم و درخور، ممکن است هرگز تشخیص داده نشود. فراهم آوردن امکان دریافت این مراقبت ها از سوی دولت ها و سازمان های مربوط برای زنانی که چنین تجربه هایی را پشت سر می گذارند می تواند این بار را از روی دوش جوامع و افراد بردارد.

علاوه بر این ها، وجود یک پایگاه داده یکپارچه برای دسترسی به اطلاعات موجود در زمینه بارداری های ناموفق، کانالی برای دریافت مراقبت های مداوم، و هنجارسازی و عادی سازی سوگواری در این موارد می تواند به این زنان، خانواده ها و اطرافیان شان برای پذیرش و کنار آمدن با این غم بزرگ کمک زیادی کند.

منبع:

<https://www.verywellfamily.com/new-study-finds-ways-to-improve-miscarriage-care-۵۱۸۱۶۷۲->

شهربانو

۲۳ شنبه
۲۵ بهمن ۱۴۰۰
۱۲ رجب ۱۴۴۴ شماره ۲۶۰۶

پاسخ به پرسش‌های حقوقی



زهره شوشتری
کارشناس حقوق

در این ستون به پرسش‌های حقوقی مخاطبان عزیز که با پیامک یا تلفن ثبت شده باشد پاسخ داده می‌شود. مخاطبان گرامی می‌توانند برای اطلاع بیشتر، با روابط عمومی شهرآرا به شماره ۳۷۲۸۸۸۸۱ تماس بگیرند یا به شماره پیامک ۳۰۰۷۲۸۹ پیام دهند.

+ پدرم سال ۱۳۸۰ فوت کرد و مادرم حقوق مستمری ایشان را که صرفاً ۱۰ روز در ماه است دریافت می‌کند. خاله‌ام ۱۳۹۹ فوت کرد و حقوق بازنشستگی پدر بزرگم را که ارتشی بود می‌گرفت. سؤال این است که آیا مادرم می‌تواند حقوق بازنشستگی پدرشان را بگیرد. چون حقوق پدر ایشان از همسرش بیشتر است. آیا مادرم می‌تواند حقوق پدرم را به دختر مجرد خود انتقال دهد و حقوق پدرش را بگیرد؟

با توجه به اینکه زن با ازدواج، در حوزه کفالت همسر خود قرار گرفته است، بنابراین از حوزه کفالت پدر خود خارج می‌شود. یعنی زن شوهر داشته و تحت تکفل او بوده و بعد از مرگ وی، مستمری شوهر خود را دریافت می‌کند. بنابراین از وقتی در مسیر کفالت شوهر قرار دارد و از کفالت پدر خارج شده است، نمی‌تواند بعد از فوت پدر ادعا داشته باشد که به کفالت پدر بازگردد و مستمری او را دریافت کند، حتی اگر مستمری همسرش ناچیز باشد.

+ بنده حدود ۲ ماه پیش ازدواج کردم و قبل از ازدواج، به دلیل کیست درموند که باعث جلوگیری از بارداری می‌شود، به پیشنهاد پزشکان، تخمک فریز کردم. اکنون هیچ مدرک پزشکی قطعی برای عدم بارداری بنده چه به روش طبیعی چه آی‌وی‌اف وجود ندارد و همسرم با اطلاع از این موضوع، درخواست فسخ نکاح به دلیل تدلیس دارد. آیا فسخ نکاح با وجود درمان و نتایج مثبت بیشتر امکان‌پذیر است؟

قانون‌گذار نداشتن حسن نیت زن یا شوهر و صادق نبودن آن‌ها در مقابل یکدیگر در ازدواج را تحت عنوان تدلیس در نکاح دانسته است و آن را یکی از موارد فسخ نکاح می‌داند. در فرض سؤال، با توجه به اینکه هنگام نکاح به بیماری اشاره نشده است، اصل را بر صحت و سلامتی و نبود بیماری گذاشته‌اند. بنابراین، اطلاع از بیماری پس از ازدواج می‌تواند از موارد تدلیس و فسخ نکاح باشد. این نکته نیز مهم است که به صورت کلی، حق فسخ در نظر گرفته شده برای مرد به دلیل عیوبی که زن دارد، برای جلوگیری از ضرر مرد است. بنابراین اگر با توجه به پیشرفت علم امکان از بین رفتن عیب باشد، حق فسخ نکاح مبنای خود را از دست می‌دهد. یعنی وقتی بیماری یا عیبی که پایه حق فسخ قرار

می‌گرفته است از بین برود، پس حق فسخ ناشی از آن نیز به دلیل از بین رفتن مبنای دیگر وجود نخواهد داشت. البته باید توجه داشت این نظریه غالب است و نظریه عکس این مورد نیز وجود دارد که درمان را موجب از بین رفتن حق فسخ نمی‌داند. نتیجه آن رویه‌های متفاوت در آرای دادگاه‌ها می‌شود. بنابراین، در فرض سؤال، برای پاسخ، نظریه غالب مد نظر قرار گرفته است.

+ پنج سال است پدرم فوت شده است و نامادری‌ام حقوق مستمری پدرم را می‌گیرد. با نامادری‌ام زندگی می‌کنم و چند سال است شوهرم من را رها کرده است. اگر الان طلاق بگیرم، آیا از حقوق نامادری‌ام به من چیزی تعلق می‌گیرد؟

در صورت جدایی و نداشتن شغل و درآمد، امکان درخواست برای اخذ سهم فرزندان (دختر) از مستمری پدر وجود دارد.



شهربانو

۲۵ بهمن ۱۴۰۰
۱۲ رجب ۱۴۴۳ شماره ۳۶۰۶

(۸)

شهرزاد

دکتر سمانه پور محمد
پژوهشگر ارتباطات و رسانه



ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیرعامل:
سید میثم موسوی مهر
سردبیر:
ارژنگ حاتمی
مسئول ضمیمه:
حمیده وحیدی

نامه را گرفتم و سریع در را بستم! لحظه‌ای همان جا پشت در آهنی ماندم تا تپش قلبم آرام شود. بعد گوشه حیاط ایستادم و سعی کردم دور از چشم دیگران پاکت را باز کنم و نشان خانواده ندهم. مادر و خانم جان تازه به حیاط آمده بودند. مادر با دیدن رفتار غیرعادی و چهره رنگ پریده‌ام کنج‌کاو شد و پرسید: چی توی دستته؟ نمی‌توانستم بگویم نامه اشتباه آمده و آن را پاره کنم. برای همین، نامه را روبه‌رویش گرفتم: نمی‌دانم چرا این پسر از جبهه نامه داده! خانم جان تا شنید اکبر نامه داده، با دست پشت دست دیگرش زد: خاک عالم! چطور جرئت کرده نامه بده؟ مادر هم با صدایی کش‌دار گفت: باریکلا... چه کارا... چشمم روشن... حالا کارتون به نامه‌نگاری رسیده!

این‌ها بخشی از کتاب «تا ابد با تو می‌مانم» است، روایتی عاشقانه از ارتباط یک زوج ایثارگر در جنگ تحمیلی، روایتی واقعی از عشقی عمیق که از سوی دو مریم روایت و نگارش می‌شود.

کتاب «تا ابد با تو می‌مانم» خاطرات مریم مقدس، همسر سردار جانباز اکبر نجاتی، است که به قلم مریم عرفانیان، نویسنده جوان و پرکار مشهده، منتشر شده است.

این اثر ۲۶ فصل دارد که عنوان‌های آن‌ها بدین شرح است: «یاد ایام»، «بوسه بر دستان پسر»، «اولین دیدار»، «نامه»، «شرط ازدواج»، «گر نگهدار من آن است که من می‌دانم»، «هوای با او بودن»، «نخل خرمایش اینجاست»، «دلم را دار خواهیم زد»، «لاله‌های صورتی»، «اولین مجروحیت»، «مثل غروب جمعه»، «وقت ملاقات»، «دومین روز عملیات»، «وداع نایب»، «پناهگاهی زیر پله‌ها»، «طولانی‌ترین مسیر»، «از اهواز تا مشهد»، «هم‌سفر»، «شب‌ی در ایلام»، «میزبانی، از دره شهر»، «پاتک موش‌ها»، «سردترین زمستان»، «هنوز امیدی هست»، «تا ابد با تو می‌مانم» و «عکس‌ها و یادها».

کتاب «تا ابد با تو می‌مانم» در ژانر دفاع مقدس، بر مبنای روابط درون خانوادگی به شکل خاطره‌نوشت و نوعی ادبیات شفاهی روایت می‌شود و زاویه اول شخص دارد.

نویسنده این اثر معتقد است برخی از مواردی را که نباید در این کتاب نوشته می‌شده نوشته و از سانسورهایی که در ادبیات دفاع مقدس وجود دارد چشم‌پوشی کرده است.

اضافه می‌شود «تا ابد با تو می‌مانم» به قلم مریم عرفانیان از سوی به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی) با شمارگان ۱۰۰۰ نسخه در قطع رقعی و ۲۴۸ صفحه با قیمت ۳۲ هزار تومان منتشر و روانه بازار شده است.

نگاهی به کتاب «تا ابد با تو می‌مانم»

زندگی عشق و دیگر هیچ

+ «مردی لاغر اندام با کیفی بزرگ بر شانه، پشت در ایستاده بود و لایه‌لای کاغذهای میان دستش دنبال چیزی می‌گشت. سر بلند کرد: از جبهه نامه دارین. همان جا مانم برد! در دل گفتم: خدایا! ما که کسی را در جبهه نداریم! هیچ به فکر نمی‌رسید چه کسی نامه فرستاده است! پستیچی پاکتی را طرّفم گرفت. چشمم به اسم روی آن افتاد و دلم ریخت: فرستنده: اکبر نجاتی یزدی زاده. دست و پایم سست شد. می‌دانستم پدر توی اتاق نشسته و هر لحظه ممکن است بپرسد: چه کسی آمده؟ با دستی لرزان



تا ابد با تو می‌مانم
• نویسنده: مریم عرفانیان